

فصلنامه سیاست خارجی
سال سی و سوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۸، صص ۱۲۸-۱۰۷



فرهنگ راهبردی و راهبرد نظامی

رژیم صهیونیستی

دکتر نادر پورآخوندی^۱

^۱. گروه علوم سیاسی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران.

چکیده

هدف این مقاله بررسی رابطه بین فرهنگ راهبردی و راهبرد نظامی رژیم صهیونیستی است. رژیم صهیونیستی از زمان تأسیس و غصب سرزمین‌های اسلامی تاکنون بارها کشورهای اسلامی را مورد تجاوز قرار داده یا آن‌ها را به حمله نظامی تهدید نموده است. رژیم صهیونیستی طی این مدت همواره از راهبرد نظامی مشخص و ثابتی استفاده کرده است گویی که ما با یک الگوی ثابتی از تفکر و اقدام در راهبرد نظامی این رژیم مواجه هستیم. از این رو این مقاله درصدد بررسی دلیل اتخاذ این راهبرد نظامی مشخص از منظری متفاوت با نگرش نظامی است. نویسنده معتقد است که دلیل اتخاذ راهبرد نظامی مشخص از سوی رژیم صهیونیستی را باید در عوامل فرهنگی خصوصاً فرهنگ راهبردی این رژیم جستجو نمود. بر این اساس، مقاله حاضر ابتدا به بررسی نقش فرهنگ راهبردی در اتخاذ شیوه جنگ می‌پردازد. آنگاه عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ راهبردی رژیم صهیونیستی را مورد بررسی قرار می‌دهد و در نهایت تأثیر این مؤلفه‌های فرهنگی بر راهبرد نظامی رژیم صهیونیستی نشان داده می‌شود. این مقاله برای آزمون فرضیه خود از روش توصیفی - تبیینی استفاده کرده است و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی نشان می‌دهد که این فرهنگ راهبردی سبب گردید که خصومت بین رژیم صهیونیستی و همسایگانش به یک امر تقریباً دائمی تبدیل گردد.

● واژگان کلیدی

فرهنگ راهبردی، راهبرد نظامی، اسرائیل، حمله پیش‌دستانه، حمله پیش‌گیرانه.

رژیم صهیونیستی از زمان تأسیس در سال ۱۹۴۹ تاکنون بارها کشورهای همسایه و حتی کشورهای پیرامونی خود را مورد حمله قرار داده و یا آن‌ها را علناً به حمله نظامی تهدید کرده است؛ گویی که برخورد نظامی اولین و آخرین ابزار این رژیم برای حل مسائل و بحران‌های خارجی می‌باشد. درحالی‌که سایر کشورها از ابزارهای نظامی در راستای اهداف سیاسی و به‌عنوان آخرین ابزار استفاده می‌کنند. راهبرد نظامی رژیم صهیونیستی طی این مدت برغم تغییر در محیط بین‌الملل و همچنین تحول در فناوری‌های نظامی رژیم صهیونیستی و کشورهای همسایه دچار تغییر اساسی نشده و همواره از الگوی مشابه پیروی کرده است و ما با یک الگوی پذیرفته‌شده‌ای از تفکر و اقدام در راهبرد نظامی رژیم صهیونیستی مواجه هستیم. راهبرد نظامی رژیم صهیونیستی بعد از هفت دهه از تأسیس تاکنون مبتنی بر حملات پیش‌دستانه سریع و برق‌آسا و حملات پیشگیرانه همراه با نبردهای کوتاه‌مدت چند روزه تا چند ماهه بوده است. رژیم صهیونیستی با استفاده از این راهبرد نظامی نه تنها توانست بقای خود را در یک محیط امنیتی بسیار مخاصمت‌آمیز حفظ کند بلکه توانست بسیاری از سرزمین‌های کشورهای اسلامی را به اشغال خود درآورده و با ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین در مناطق اشغالی، حضور خود را تثبیت سازد و از این مناطق اشغالی به‌عنوان خطوط دفاعی خود استفاده نماید.

استفاده مکرر رژیم صهیونیستی از راهبردهای نظامی مشخص و ثابت این سؤال را به وجود می‌آورد که چرا رژیم صهیونیستی راهبرد نظامی معینی را انتخاب می‌کند؟ آیا اتخاذ این راهبردهای مشخص ناشی از ضرورت‌های نظامی است یا عوامل دیگری غیر از عوامل نظامی در اتخاذ این راهبردها دخیل هستند؟ مقاله حاضر معتقد است که در اتخاذ تصمیمات راهبرد نظامی رژیم صهیونیستی، عوامل ذهنی و معنایی مؤثر هستند. این عوامل ذهنی و معنایی در قالب فرهنگ راهبردی تجلی می‌یابند و بر تصمیم‌گیرندگان سیاسی و نظامی در اتخاذ راهبردها و هدف از جنگ تأثیر می‌گذارند. تصمیم‌گیرندگان سیاسی و نظامی رژیم صهیونیستی بر مبنای این فرهنگ راهبردی به درک تهدیدات داخلی و خارجی می‌پردازند و به آن واکنش نشان می‌دهند. از این رو، مقاله حاضر ابتدا به بررسی فرهنگ راهبردی و تأثیر آن بر راهبرد نظامی می‌پردازد و در بخش دوم عناصر فرهنگ راهبردی رژیم صهیونیستی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

و در نهایت ضمن بررسی تهدیدات رژیم صهیونیستی تأثیر این فرهنگ راهبردی بر اتخاذ راهبردهای نظامی این رژیم نشان داده می‌شود.

۱. چارچوب مفهومی

توجه به تأثیر فرهنگ بر راهبردهای نظامی به آثار نویسندگانی چون توسیديد، سان تزو و کلازویتز برمی‌گردد. برای مثال، توسیديد با اشاره به جنگ پلپنزی به‌جای تأکید بر نقش توزیع قدرت در شروع جنگ بین اسپارت و آتن، استدلال می‌کند که تفاوت بین منش ملی و شخصیت رهبران، نقش عمده‌ای در شروع جنگ بین آتن و اسپارت داشته است (Zaman, 2009: 71). سان تزو نیز با تأکید بر شناخت خود و دشمن بر اهمیت فهم فرهنگ در تبیین رفتار امنیت ملی تأکید می‌کند. کلازویتز جنگ و راهبردهای جنگی را به‌عنوان آزمونی برای نیروهای مادی و معنوی در نظر می‌گیرد و معتقد است هدف راهبرد نظامی از بین بردن روحیه دشمن می‌باشد و رهبران نباید توانایی واقعی جامعه به هنگام بسیج نیروها را نادیده بگیرند (Lantis, 2002:93). در عصر معاصر مطالعه تأثیر فرهنگ بر راهبرد امنیت ملی به دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ برمی‌گردد که درصدد بررسی "منش ملی" کشورها بر رفتار دولت‌ها بودند (Lantis, 2006:4). این مطالعات بیشتر از سوی جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان صورت می‌گرفت و هدف از آن مطالعه شیوه ملی جنگ قدرت‌های برتر بود (Rodhan, 2015).

بعد از جنگ جهانی دوم فضای جنگ سرد بر نظام بین‌الملل حاکم گردید. در نتیجه، محققان مطالعات امنیتی با تأکید بر نظریات واقع‌گرایی خصوصاً واقع‌گرایی ساختاری والتز به بررسی راهبردهای نظامی بر مبنای مفروضات بازیگر عقلانی و مدل کنش - واکنش و نظریه بازی‌ها پرداختند. این رویکرد با نادیده گرفتن بسترها و هویت ملی کشورها معتقد بود دولت‌ها به‌عنوان بازیگران بسیط و عقلانی در محیط آنارشیک و خودیار رفتارهای مشابه اتخاذ می‌کنند. کشورها خصوصاً قدرت‌های بزرگ معمولاً راهبردهای مشابهی مانند موازنه قوا، بازدارندگی، خلع سلاح را به‌عنوان راهبردهای نظامی خود انتخاب می‌نمایند؛ اما بتدریج این نگرش مطرح شد که ایده‌های راهبردی و رفتارهای راهبردی بیش از آن که ناشی از موضوعات نظامی باشد محصول فرایندهای ساخت اجتماعی است و حتی برخی ادعا نمودند: "راهبرد خوب مبتنی بر جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی خوب است" (Gray, 1999:54).

از این رو، بتدریج تبیین جنگ از منظر فرهنگی مورد توجه محققان قرار گرفت. برای مثال، محققان به بررسی تأثیر روحیه ایثار و از خود گذشتگی در فرهنگ ژاپنی بر انتخاب حملات کامیکازا علیه ناوگان دریایی آمریکا در اقیانوس آرام پرداختند. (Latis and Howlett, 2006: 87). راسل ویگلی به عنوان یک تاریخ‌دان نظامی در دهه ۱۹۷۰ بر ریشه‌های فرهنگی در گرایش‌های راهبردی نظامی آمریکا تأکید کرد. وی با تحلیل شیوه‌های نبرد آمریکا از جنگ‌های استقلال تا جنگ ویتنام نشان داد که یک شیوه آمریکایی از جنگ وجود دارد. وی اظهار داشت راهبرد "جنگ فرسایشی" و "نابودی کامل دشمن" دو راهبرد اصلی آمریکا در جنگ را تشکیل می‌دهند. به نظر ویگلی هنگامی که آمریکا یک قدرت ضعیف باشد از راهبرد جنگ فرسایشی برای تضعیف دشمن استفاده می‌کند اما از هنگامی که به قدرت برتر نظامی و صنعتی تبدیل گردید شیوه جنگی آمریکا مبتنی بر "انهدام کامل نیروهای مسلح دشمن" و "شکست دشمن" می‌باشد (Greathouse, 2010:69).

جک اسنایدر مفهوم "فرهنگ راهبردی" را جایگزین مفهوم "شیوه ملی جنگ" نمود (Macmillan, 1995:3) و در سال ۱۹۷۷ به تحلیل دکتترین جنگ هسته‌ای شوروی از منظر فرهنگی پرداخت. وی با به چالش کشیدن مفروضات بازیگر عقلانی در مطالعات امنیتی، نشان داد که رویکرد شوروی در تدوین راهبرد هسته‌ای تفاوت اساسی با رویکرد آمریکا دارد. او استدلال نمود که در اثر فرایند جامعه‌پذیری مجموعه‌ای از اعتقادات، ایستارها و الگوهای رفتاری مرتبط با راهبرد هسته‌ای به حالت تقریباً دائمی درمی‌آیند (Lantis, 2002:93). این ایستارها و اعتقادات نمایانگر نگرش عمومی نسبت به موضوعات امنیتی است که در داخل الگوی خاصی از تفکر راهبردی گنجانده شده است. اسنایدر اظهار داشت فرهنگ راهبردی ابزار مناسبی را برای پیش‌بینی و فهم چالش‌های امنیتی داخلی و خارجی کشورها فراهم می‌کند. وی فرهنگ راهبردی را به معنی مفروضات اعتقادات و الگوهای رفتاری مشترک تعریف می‌کند که از تجربیات مشترک و روایت‌های پذیرفته‌شده نشأت می‌گیرد که رفتار جمعی و روابط با دیگران را شکل می‌دهد و اهداف و ابزار مناسب برای تحقق اهداف امنیتی را تعیین می‌کند.

به نظر "کن بوث" مفهوم فرهنگ راهبردی به سنت‌ها، ارزش‌ها، ایستارهای ملی و همچنین الگوهای رفتاری عادات، نمادها و شیوه‌های خاص انطباق با محیط و حل مسائل مرتبط با تهدید و استفاده از زور اشاره دارد و تعاملات یک ملت با ملت‌های دیگر در حوزه امنیتی را شکل می‌دهد (Booth, 1990:121). جانستون تصریح می‌کند که فرهنگ راهبردی بیش از آن که در

خدمت ملاحظات نظامی صرف باشد دربرگیرنده همه جنبه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی قدرت ملی می‌باشد و باید در خدمت اجرای اهداف ملی قرار گیرد. از نظر جانستون فرهنگ راهبردی به محیط معنایی اشاره دارد که گزینه‌های رفتاری را محدود می‌کند. این محیط مرکب از مفروضات مشترک و قواعد تصمیم‌گیری است که میزانی از نظم را بر تصورات فرد و گروه و روابطشان با جامعه یا محیط سیاسی و سازمانی را تحمیل می‌کند. گری فرهنگ راهبردی را به‌مثابه الگوهای تفکر و اقدام در ارتباط با زور تعریف می‌کند که از برداشتها و تجربه تاریخی نشات می‌گیرد (Margaras, 1999:2).

این تعاریف نشان می‌دهند که اجماع نظری در خصوص تعریف فرهنگ راهبردی وجود ندارد؛ از این رو در سال ۲۰۰۶ کنفرانسی در زمینه فرهنگ راهبردی برگزار شد و اعضای کنفرانس تلاش نمودند با ارائه یک تعریف جامع بر این مسئله غلبه پیدا کنند. از نظر آنها فرهنگ راهبردی مجموعه‌ای از اعتقادات، مفروضات و الگوهای رفتاری مشترک است که از تجربیات مشترک و روایت‌های پذیرفته‌شده هم شفاهی و هم کتبی نشات می‌گیرد که هویت‌های و روابط جمعی در گروه‌ها را شکل می‌دهد و اهداف و ابزار مناسب برای دستیابی به اهداف امنیتی را مشخص می‌سازد. (Howlett, 2006:3) بر مبنای این تعاریف می‌توان اظهار داشت فرهنگ راهبردی مجموعه‌ای از نمادها از قبیل ساختارهای استدلالی زبان و استعاره‌ها است که از طریق صورت‌بندی مفاهیم نقشی، به ایجاد ترجیحات راهبردی فراگیر و بلندمدت مبادرت می‌ورزد. در کانون فرهنگ راهبردی، دیدگاه بازیگران در مورد استفاده از نیروی نظامی و ارزش‌ها و ایده‌های جامعه در مورد چگونگی و زمان استفاده از زور قرار دارد.

فرهنگ راهبردی با فرهنگ نظامی یکی نیست فرهنگ نظامی نوعی فرهنگ‌سازمانی است که از ساختار اجتماعی بسیار منسجم‌تری برخوردار است و در مقایسه با فرهنگ راهبردی متغیرهای کمتری را در بر می‌گیرد (Miller, 2014: 24). در حالی که مفهوم فرهنگ راهبردی بسیار گسترده است و دربرگیرنده بسترهای سیاسی، اجتماعی، تاریخی یا جغرافیایی می‌باشد. مفهوم فرهنگ راهبردی در داخل مجموعه سلسله مراتبی فرهنگی مرتبط با سیاست خارجی و امنیتی قرار دارد. فرهنگ سیاسی در رأس این سلسله‌مراتب می‌باشد که شامل عناصر فرهنگی مرتبط با حوزه سیاسی و در برگیرنده ایستارهایی درباره نقش یک کشور در سیاست‌های جهانی است. در داخل فرهنگ سیاسی، فرهنگ امنیت ملی و اعتقادات مرتبط با حوزه سیاست امنیتی از جمله جنبه‌های سیاسی استفاده از نیروی نظامی قرار دارد. فرهنگ راهبردی یکی از عناصر

فرهنگ امنیت ملی است که در مورد مسائل مربوط به استفاده از ابزارهای نظامی در روابط خارجی تصمیم می‌گیرد. به عبارت دقیق‌تر فرهنگ راهبردی شیوه‌ای از تفکر درباره تهدید یا استفاده از زور برای اهداف سیاسی و یا اقدام راهبردی است (Gray, 2006: 7).

منطق فرهنگ راهبردی مبتنی بر این دیدگاه اساسی است که ایده‌ها و ارزش‌های جمعی درباره استفاده از زور عامل بسیار مهمی در زمینه تدوین و اجرای سیاست‌های امنیتی دولت است. به عبارت دیگر، در کانون هر دولت یا جامعه امنیتی طیفی از ارزش‌ها و اعتقادات مشترک در ارتباط با استفاده از زور قرار دارد و فرایند تصمیم‌گیری در موضوعات دفاعی یک ساختار تجردی و متصلب نیست؛ بلکه مبتنی بر اعتقادات سنت‌ها و هویت فرهنگی هر دولت است که از فرهنگ راهبردی‌اش تغذیه می‌کند. (Margaras, 1999: 4) از این منظر، ارزش‌ها و اعتقادات فرهنگی به مثابه یک لنز ملی برای شکل‌دهی به برداشت‌ها از حوادث و هدایت پاسخ‌های اجتماعی عمل می‌کنند و تصمیم‌گیرندگان نظامی باید بر مبنای این چارچوب‌های فکری عمل نمایند. این چارچوب‌های فکری به تصمیم‌گیرندگان سیاسی و نظامی می‌گوید که چگونه عمل کنند، چگونه اهدافشان را تعریف نمایند و از چه ابزارهای برای دستیابی به هدف خود استفاده نمایند. بدون چنین چارچوبی‌های فکری برنامه‌ریزی و آماده‌سازی جدی برای جنگ نمی‌تواند صورت گیرد. از این رو، ما در فرهنگ راهبردی با یک الگوی عقلانی جهان‌شمول مواجه نیستیم بلکه با عقلانیت محدود همراه با عقلانیت انطباقی و فرایندهای عقلانی مواجه هستیم که به ما امکان فهم اقدامات سایر کشورها بر مبنای انگیزه‌ها و الگوهای رفتاری خود آن‌ها و همچنین برداشت و ارزیابی آن‌ها از تهدیدات را می‌دهد (Johnston, 1995: 34).

فرهنگ راهبردی به مثابه یک نظام نمادین از دو بخش تشکیل شده است. بخش نخست مرکب از مفروضات اساسی درباره نظم محیط راهبردی است؛ یعنی ۱- نقش جنگ در امور انسانی (آیا جنگ امری اجتناب‌ناپذیر است یا یک انحراف در امور انسانی محسوب می‌شود؟) ۲- ماهیت دشمنی و تهدیدات (آیا بازی با حاصل جمع جبری صفر است یا حاصل جمع جبری متغیر است؟) ۳- کارآمدی استفاده از نیروی نظامی (آیا نیروی نظامی توانایی کنترل پیامدها و حذف تهدیدات را دارد؟ و آیا شرایط محیطی برای استفاده از نیرو مناسب است؟). این سه عنصر پارادایم اصلی فرهنگ راهبردی را تشکیل می‌دهند و با استفاده از منابع تاریخی و ارزش‌ها، اطلاعات لازم برای کاهش عدم قطعیت‌ها در محیط راهبردی را فراهم می‌آورند.

بخش دوم مرکب از پیش فرض‌هایی در مورد سطح عملیاتی و درباره گزینه‌های مطلوب و مناسب برای مقابله با تهدیدات محیطی است. در این بخش باید به این سه سؤال پاسخ داده شود که: ۱- تکرار خشونت در امور (کم یا زیاد) ۲- تعداد بازی با حاصل جمع جبری صفر (کم یا زیاد) ۳- کارایی خشونت (کم و یا زیاد). نوع فرهنگ راهبردی هر کشور با توجه به نوع پاسخ به این سؤالات متفاوت خواهد بود (Johnston, 1996: 46-47).

فرهنگ راهبردی از عناصر مختلفی تشکیل شده است که هم عوامل مادی و هم عوامل غیرمادی را شامل می‌شود و می‌توان آن‌ها را به سه دسته کلی عوامل فیزیکی (مانند جغرافیا، منابع طبیعی، تغییرات نسلی و فناوری)، عوامل سیاسی (مانند تجربیات تاریخی، نظام سیاسی، اعتقادات نخبگان و سازمان‌های نظامی) و عوامل فرهنگی و اجتماعی (مانند اسطوره‌ها و نمادها) تقسیم نمود. علاوه بر این، هنجارهای بین‌المللی نیز در فرهنگ راهبردی کشورها دخیل می‌باشند. این هنجارها به‌عنوان اعتقادات بین‌الدنی درباره ماهیت جهان در تعریف بازیگران، نهادهای آن‌ها و نوع کنش آن‌ها مؤثر هستند. البته، باید اذعان داشت که وزن و اهمیت این عناصر در همه کشورها یکسان نیست و میزان تأثیرگذاری آن‌ها با توجه به محیط داخلی و خارجی کشورها متفاوت می‌باشد.

۲. مؤلفه‌های فرهنگ راهبردی رژیم صهیونیستی

رژیم صهیونیستی دارای دو ویژگی اساسی است: نخست آن که یک دولت تازه تأسیس و در حال تکوین می‌باشد. این ویژگی ناشی از اشغال سرزمین‌های اسلامی بعد از جنگ جهانی دوم خصوصاً بعد از جنگ ۱۹۴۷ و مهاجرت یهودیان کشورهای مختلف به رژیم صهیونیستی می‌باشد. رژیم صهیونیستی تلاش نمود با تأکید بر عناصر هویتی و منابع تاریخی انسجام داخلی را در یک جامعه نامتجانس حفظ کند و بسترهای لازم برای مشروعیت‌یابی به اقدامات خود در عرصه خارجی را فراهم نماید. عامل دوم که با عامل نخست ارتباط مستقیمی دارد مخاصمت طولانی رژیم صهیونیستی با کشورهای همسایه خود است. علت این مخاصمت طولانی نیز ناشی از غصب سرزمین‌های کشورهای اسلامی می‌باشد. از این‌رو، عناصر تشکیل‌دهنده فرهنگ راهبردی رژیم صهیونیستی از این دو عامل متأثر هستند و ما در اینجا از میان عوامل مؤثر در تکوین فرهنگ راهبردی کشورها به بررسی عواملی می‌پردازیم که بیشترین تأثیر را در تدوین فرهنگ راهبردی رژیم صهیونیستی دارند:

۲.۱. آسیب‌پذیری جغرافیایی: فقدان عمق راهبردی

فرهنگ راهبردی رژیم صهیونیستی بسیار متأثر از شرایط جغرافیایی است و شرایط جغرافیایی کابوس امنیتی برای این رژیم محسوب می‌شود. رژیم صهیونیستی یک کشور کوچک است که فاقد عمق راهبردی و موانع طبیعی برای دفاع از خود می‌باشد و زیرساخت‌های جمعیتی، صنعتی و نظامی آن نسبتاً متمرکز هستند و در دسترس ارتش‌های کشورهای عربی قرار دارند. از سوی دیگر، جمعیت این کشورها در مقایسه با جمعیت کشورهای همسایه بسیار اندک می‌باشد و تراکم جمعیتی آن نیز بسیار زیاد است. رژیم صهیونیستی احساس می‌کند که عدم تقارن بسیاری بین آن‌ها با کشورهای عربی و اسلامی در زمینه وسعت، جمعیت، منابع و حتی نیروی نظامی وجود دارد و کشورهای همسایه از مزیت‌های بسیاری در این زمینه برخوردار هستند. این امر سبب گردید که رژیم صهیونیستی خود را یک کشور محصور شده تلقی کند که در محاصره کشورهای دشمن قرار دارد و در مقابل حمله نظامی گسترده بسیار آسیب‌پذیر می‌باشد.

ذهنیت تحت محاصره با ذهنیت یهودی بودن مرتبط می‌باشد که محصول تجربه دوهزارساله زندگی به صورت آواره یا دیاسپورا است. این امر منجر به نوعی تقدیرگرایی راهبردی شده است که خود را در قالب آمادگی برای "پذیرش بدترین شرایط" و ایستار "عدم امکان کوچک‌ترین اهمال و سستی" نشان می‌دهد (Kopeć, 2016: 137) در نتیجه، مقامات این رژیم معتقدند انتقال جنگ به مرزهای دشمن برای تضمین امنیت آن‌ها ضروری است.

در رژیم صهیونیستی این دیدگاه کلی وجود دارد که تصرف سرزمین، تهدیدات امنیتی را از بین می‌برد و همچنین به معنی تحقق حق تاریخی وعده داده شده در کتاب عهد عتیق می‌باشد. بدین جهت، وقتی رژیم صهیونیستی در جنگ ۱۹۷۶ بخش‌هایی از سرزمین‌های اعراب از جمله بخش شرقی بیت‌المقدس را اشغال کرد بسیاری در این رژیم تصرف سرزمین‌های اسلامی را نشانه موهبت الهی دانستند (Kimmerling, 2000: 161). در عین حال، بسیاری در رژیم صهیونیستی تصرف این سرزمین را به‌عنوان ابزاری برای چانه‌زنی و مثابه عنصر اساسی برای پاسخ‌گویی به تهدیدات امنیتی علیه موجودیت و بهبود شرایط امنیتی این رژیم تلقی می‌کنند. آن‌ها معتقدند تصرف سرزمین موجب می‌شود که مرزهای این رژیم قابل دفاع گردد و یا از آن برای مبادله در قبال موافقت‌نامه‌های نظامی یا سیاسی استفاده نمود. حتی کسانی که از اسرائیل بزرگ طرفداری می‌کنند مبنای این گسترش را کارکرد امنیتی سرزمین‌های تصرف شده می‌دانند نه حق تاریخی آن‌ها (Horowitz, 1993: 12).

از این رو موضوع عمق راهبردی و تضمین مرزهای قابل دفاع یکی از موضوع اساسی در مذاکرات صلح بین رژیم صهیونیستی و دولت‌های عربی است. رژیم صهیونیستی خواستار کنترل روی دره اردن و الحاق بخش‌های وسیعی از کرانه باختری برای تضمین مرزهای قابل دفاع و عمق راهبردی است. از سوی دیگر، رژیم صهیونیستی برای کنترل جمعیت فلسطینیان خصوصاً در مناطق اشغالی از سیاست جداسازی مناطق یهودی‌نشین از مناطق فلسطینی استفاده کرد که از حمایت گسترده‌ای در جامعه رژیم صهیونیستی برخوردار می‌باشد. اتخاذ این سیاست علاوه بر تأکید بر جداسازی هویتی (Falke, 2012: 230) ناشی از کمبود منابع نیروی انسانی یا ناتوانی برای تشکیل ارتش دائمی برای اعمال کنترل روی جمعیت اعراب تحت حکومت دولت یهود بوده است. علاوه بر این، شهرک‌های یهودی‌نشین به مثابه بخشی از سامانه دفاعی و به‌عنوان ابزاری برای تعیین مرزهای سیاسی و جغرافیایی مهم هستند و رژیم صهیونیستی خود را موظف به دفاع از همه این شهرک‌ها می‌داند حتی شهرک‌هایی که خارج از مرزهای اختصاص داده‌شده به دولت یهود قرار دارند.

۲.۲. اسطوره‌های تاریخی یهودی

فقدان تجربه تاریخی مشترک و حضور گروه‌های یهودی از کشورها و قاره‌های مختلف سبب گردید که رژیم صهیونیستی برای ایجاد انسجام و وحدت ملی از اسطوره‌های تاریخی بسیار کمک بگیرد. لذا، در رژیم صهیونیستی بیش از هر کشور دیگر گذشته، حال و آینده به هم مربوط هستند و تاریخ یک سلاح قدرتمند است که هم در تحولات داخلی و هم در مناقشات خارجی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اسطوره‌های تاریخی در حوزه داخلی، به‌عنوان مبنایی برای عضویت کامل و نوع رژیم و مرزهای مطلوب رژیم به کار می‌روند. اسطوره‌های تاریخی در موضوعات خارجی به هویت یهود شکل می‌دهند و در تعیین مشروعیت موجودیت جامعه یهود در منطقه به کار می‌روند (Kimmerling, 2001: 16).

دو اسطوره ماسادا و شکست شورش بار کوحبا (Bar-Kochba) که در سال‌های ۷۰ تا ۱۳۵ بعد از میلاد اتفاق افتادند مبنای هویتی دولت یهود را تشکیل می‌دهند. اسطوره ماسادا به حمله رومی‌ها به یهودیان در سال ۷۰ بعد از میلاد اشاره دارد. در این زمان، برخی از معتقدان یهودی به قلعه ماسادا نزدیک دریای مرده در جنوب رژیم صهیونیستی پناهنده شدند و طی چندین ماه در محاصره سربازان رومی قرار داشتند. این گروه معتقد بودند به‌جای بردگی برای رومی‌ها

به‌عنوان یک اقدام قهرمانانه دست به خودکشی دسته‌جمعی بزنند. شورش بار کوخبا به قیام یهودیان علیه رومی‌ها به رهبری شمعون بار کوخبا در سال ۱۳۲ تا ۱۳۵ بعد از میلاد اشاره دارد. اسطوره سازان یهودی از حادثه ماسادا به‌عنوان داستانی از قهرمانی و جنگ برای آزادی استفاده می‌کنند و ماسادا نماد غرور و افتخار ملی و آمادگی برای جان‌فشانی برای وطن و سمبلی برای جنگ برای تضمین بقا می‌باشد. آن‌ها همچنین از بار کوخبا به‌عنوان قدیس و نماد قهرمان ملی یاد می‌کنند. دو جنبش ماسادا و بار کوخبا نمایانگر روح قهرمانی و عشق به آزادی ملی است که باید احیا شود و کانون اصلی برای ملت‌سازی است. رژیم صهیونیستی در زمان تأسیس این رژیم و در جریان جنگ شش‌روزه ۱۹۶۷ بسیار بر آن‌ها تأکید می‌کرد (Zerubavel, 2013:174).

۲.۳. استثنا گرایی

تصور رژیم صهیونیستی و قوم یهود از خود به‌عنوان یک دولت و قوم مستثنا در قلب تعریف این رژیم از مسائل امنیتی‌اش قرار دارد. استثناگرایی به شکل‌دهی برداشت رژیم صهیونیستی از تهدید و تعریف از منافع ملی و راهبردهای نظامی و سیاسی‌اش کمک بسیاری نمود. بخش عمده‌ای از جامعه رژیم صهیونیستی و رهبران آن‌ها معتقدند که تجربه تاریخی یهود و مسائل امنیتی آن‌ها استثنایی است و خداوند مردم یهود را به‌صورت قوم ویژه خلق کرده است. (Merom, 1999:411). این تصور در بنیادهای فرهنگی تاریخی و راهبردی این رژیم ریشه دارد و خاستگاه آن به کتاب عهد عتیق برمی‌گردد که مردم یهود را به‌عنوان مردم برگزیده الهی معرفی می‌کند. حوادث تاریخی نیز به شکل‌دهی مبنای فرهنگی استثناگرایی کمک کرده است. این ایده به‌طور گسترده در رژیم صهیونیستی شایع است و بسیاری از ساکنان رژیم صهیونیستی که بر مبنای مذهب یهود پرورش یافتند، بسیار به آن اعتقاد دارند. برای مثال، بن‌گورین نخست‌وزیر سابق رژیم صهیونیستی اظهار داشت: "الگوی حاکم بر بشریت مناسب ما نیست ... زیرا الگوی حاکم بر جهان ناقص است و ما نه آن را می‌پذیریم و نه خود را با آن تطبیق می‌دهیم" (Merom, 1999:411).

استثناگرایی از منظر ایجابی دربرگیرنده این اعتقاد است که "یهود چراغی برای جهان است" و نقش ویژه‌ای در تمدن بشری دارد. استثناگرایی از منظر سلبی به معنی "زندگی تحت فشار و محاصره دشمنان"، "انکار حق طبیعی‌شان برای زندگی" و "زندگی دائمی در حالت ترس و تهدید" است. رژیم صهیونیستی از این استثناگرایی برای توجیه اقدامات خود علیه

فلسطینی‌ها و متمایز ساختن خود از کشورهای منطقه به‌عنوان تنها کشور دمکراتیک در خاورمیانه استفاده می‌کند (Alam, 2009:5).

مبنای راهبردی تصویر رژیم صهیونیستی از استثنایی‌گرایی مبتنی بر عنصر عدم "توازن قدرت بین اعراب و رژیم صهیونیستی"، "برداشت از نیت خصومت‌آمیز اعراب" و "برداشت از رفتار تجاوزگرانه اعراب" است. بر مبنای این استثنا‌گرایی، رژیم صهیونیستی خود را به‌عنوان کشوری که درگیر یک مناقشه بی‌سابقه شده است به تصویر می‌کشد که شامل دشمنی ایدئولوژیک تمام‌عیار، روابط راهبردی نامناسب رفتار خصومت‌آمیز غیرقابل تعدیل است. پیامد امنیتی این استثنا‌گرایی، انتخاب راهبرد بقا و کسب امنیت ملی تحت هر شرایطی است (Merom, 1999:413).

۲.۴. دولت یهود

دولت یهود ابزار اولیه برای تکوین فرهنگ امنیتی رژیم صهیونیستی است. این دولت اساساً یک دولت صهیونیستی می‌باشد. یکی از عناصر اصلی دولت صهیونیستی، روایت بازگشت به سرزمین اصلی است. این روایت خواستار گردآوری یهودیان همه بخش‌های جهان برای سکونت در دولت صرفاً یهودی است. نگرش صهیونیستی معتقد است که مردم یهود وجود دارند و همانند سایر ملت‌ها یک ساخت اجتماعی است و باید از حق تعیین سرنوشت برخوردار باشد (West, 2003:7). از این رو "قانون بازگشت" به همه یهودی‌ها حق اقامت در این رژیم را می‌دهد و هر یهودی که به رژیم صهیونیستی مهاجرت کنند از همه حقوق سیاسی و قانونی برخوردار خواهد بود (Tekiner, 1991:48). بر این اساس، مقامات رژیم صهیونیستی فکر می‌کنند که ایجاد یک دولت یهودی در سرزمین اصلی فلسطین بدون استفاده از زور غیرممکن است و اخراج سایر قومیت‌ها از سرزمین موعود برای ایجاد یک دولت صهیونیستی ضروری است و اعراب تنها زور را درک می‌کنند.

با توجه به این که دولت رژیم صهیونیستی یک دولت اشغالگر یا دولت پادگانی محسوب می‌شود. نیروی نظامی نقش اساسی در آن ایفا می‌کند و نیروی نظامی نقش اساسی در تعیین ماهیت و جهت‌گیری سیاسی و نظامی آن دارد. نیروی نظامی مهم‌ترین نهاد در فرایند تصمیم‌گیری در زمینه مسائل امنیتی است و اغلب مشاغل امنیتی در اختیار فرماندهان سابق

ارتش قرار دارد. این امر منجر به تضعیف نقش افراد و نهادهای غیرنظامی خصوصاً وزارت امور خارجه در موضوعات مربوط به مسائل راهبردی شده است (Paz, 2015: 13).

ارتش عنصر اصلی و اساسی دولت سازی و ملت سازی در رژیم صهیونیستی می باشد و نقش اساسی در جامعه پذیری مهاجران جدید دارد. نیروهای نظامی رژیم صهیونیستی به عنوان "دیگ همواره در حال جوش" عمل می کند که نه تنها اختلافات بین جوامع گوناگون یهود را از بین می برد بلکه نقطه ضعف های حاصل از زندگی به صورت دیاسپورا را نیز از بین می برد. (Merom, 1999: 413). این نقش ارتش در جامعه منجر به تولید شبکه غیررسمی نظامی و غیرنظامی شده که نه تنها بر حوزه امنیت تسلط دارد بلکه از موقعیت بسیار برتر در بسیاری از حوزه عمومی برخوردار است. به عبارت دیگر، ارتش نقش حاشیه ای در جامعه ندارد بلکه می توان گفت ارتش رژیم صهیونیستی، جامعه رژیم صهیونیستی را تشکیل می دهد و جامعه رژیم صهیونیستی، ارتش رژیم صهیونیستی را تشکیل می دهد. از این رو، در رژیم صهیونیستی به قدرت نرم مانند دیپلماسی چندان توجه نمی شود و دیپلماسی بیشتر در راستای تقویت بنیه نظامی قرار دارد (Kopec, 2016: 138).

ارتش از طریق نظام سربازی به القای فرهنگ راهبردی در جامعه اسرائیل می پردازد. هر مرد در رژیم صهیونیستی از سن ۱۸ تا ۲۱ سالگی به مدت سه سال و هر زن ۱۸ ساله باید به مدت دو سال در ارتش خدمت کند. در حالی که شهروندان عرب در رژیم صهیونیستی از انجام خدمت نظامی معاف می باشند. علاوه بر این، هر مرد یهودی ساکن در رژیم صهیونیستی تا سن ۵۵ سالگی باید به عنوان نیروی ذخیره خدمت کند. رژیم صهیونیستی دارای ۱۵۰ هزار نیروی سرباز و ۵۰۰ هزار نیروی ذخیره است و این سربازان موظف هستند که حداقل ۲۴ تا ۳۶ ساعت مقاومت کنند تا بسیج مردمی سازمان دهی شود. (Giles, 2009: 99) تحقق این امر منوط به آموزش بسیار فراوان و پیچیده و برتری فناوری است. افراد ذخیره سالانه برای آموزش فراخوانده می شود. این سطح از آمادگی با توجه به اندازه و منابع رژیم صهیونیستی بدون کمک خارجی امکان پذیر نیست و از این رو این رژیم به کمک و حمایت مالی و نظامی آمریکا وابسته می باشد. کمک های فنی و نظامی آمریکا به رژیم صهیونیستی برتری تسلیحاتی و نظامی این کشور علیه کشورهای همسایه را تضمین می کند. آمریکا سالانه دو تا سه میلیارد دلار کمک نظامی در اختیار این کشور قرار می دهد. حمایت آمریکا از این رژیم عمدتاً ناشی از حضور لابی قدرتمند صهیونیسم در آمریکا است.

بدین ترتیب ارتش به‌عنوان یک ابزار قوی در جامعه مدنی نفوذ می‌کند و حس تهدید دائمی و نیاز به قربانی شدن را در جامعه تزریق می‌کند. خدمت در ارتش از ضروریات بهره‌مندی از خدمات رفاهی دولت و دستیابی به مشاغل با درآمد مناسب است. ارتش همچنین تقاضای فزاینده‌ای بر اقتصاد و صنعت اسراییل وارد می‌سازد و تقریباً ۱۶-۲۰ درصد هزینه‌های دولت را به خود اختصاص می‌دهد. در دهه ۱۹۸۰ این مقدار در حدود ۴۰ درصد بوده است. علاوه بر این مجتمع‌های صنعتی نظامی نقش عمده‌ای در تقویت تصویر رژیم صهیونیستی از خود به‌عنوان ملت در جنگ و حفظ برتری نظامی رژیم صهیونیستی در منطقه دارد (Giles, 2007: 4).

۲.۵. حس آسیب‌پذیری و تنهایی

در ذهن مردم یهود، رژیم صهیونیستی به‌عنوان رژیمی تنها به تصویر کشیده شده است که با خطر فروپاشی فوری و تهدید به نسل‌کشی مواجه است. دو تجربه تاریخی چنین ترسی را به مردم یهود القا کردند. تجربه نخست به برده گرفته شدن یهودیان توسط فراعنه مصر و رومی‌ها و اسارت آن‌ها در بابل اشاره دارد که منجر به تبعید آن‌ها به سرزمین‌های گوناگون و سرکوبی فرهنگی و زبان عبری گردید (Kimmerling, 2001: 173). این تجربه نماد تعقیب و مجازات مردم یهود است که به‌مثابه فرایند نسل‌زدایی یک ملت و پراکندگی آن‌ها در سرزمین‌های گوناگون و تغییر اجباری دین یهودیان بازنمایی می‌شود. تجربه دوم تلاش نازی‌ها برای نابودی یهودیان (هولوکاست) است. از نظر یهودیان این دو تجربه تاریخی نمایانگر تنهایی و بدون پشتیبان بودن یهودیان و همچنین نمایانگر وضعیت خطرناک یهود در طول تاریخ است که نباید تکرار گردد.

در حال حاضر، هولوکاست در فرهنگ یهودی نماد ضعف، عبرت‌آموزی و هشدار است. این روایت تاریخی نقش مهمی در ایجاد ملی‌گرایی در رژیم صهیونیستی داشته است. هولوکاست هم هویت جمعی رژیم صهیونیستی را شکل داده و هم در اغلب تصمیمات سرنوشت‌ساز در تاریخ این رژیم نقش داشته است (Zerubavel, 2013: 111). هولوکاست، قرن بیستم را با روایت ایجادشده در هزاره دوم از تاریخ یهود پیوند می‌دهد. گذشته‌ای که یادآور اخراج، تعقیب و سایر تلاش مداوم برای بقا است. هولوکاست همچنین کانون اصلی ساخت هویت در زمینه انزوا و خوداتکایی است. بدین معنا که مردم یهود در جهان تنها هستند و به‌عنوان طعمه‌ای در جامعه بین‌المللی تلقی می‌شوند. از این منظر، جهان به دو اردوگاه یهود و غیر یهود تقسیم می‌شود و اردوگاه غیر یهود نسبت به یهود تهاجمی هستند. ترکیب تجربه هولوکاست و روایت تاریخی

یهود از تعقیب منجر به نگرش هویتی گردید که آن‌ها خود را به‌عنوان قربانیان در تاریخ تلقی کنند. این دو تجربه تاریخی حس آسیب‌پذیری و تنهایی و مورد تهدید واقع‌شدن موجودیت ملت یهود را القا می‌کند. این دو تجربه همچنین روایتی را ایجاد کردند که در آن حفظ بقا مهم‌ترین اولویت می‌باشد (Tidy, 2006: 541).

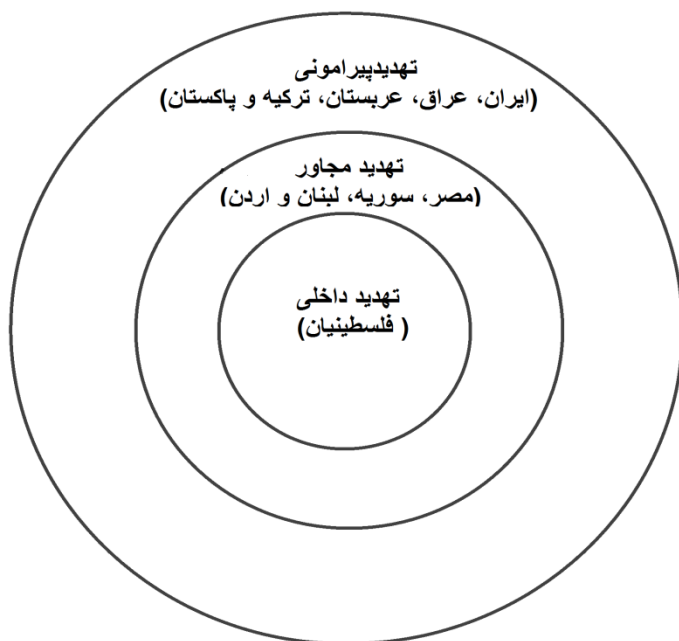
روابط بین اعراب و رژیم صهیونیستی نیز بر مبنای این حس آسیب‌پذیری و تنهایی تعریف شده است. کشورهای عربی درصدد انزوای بین‌المللی رژیم صهیونیستی برآمدند و از هر گونه روابط دیپلماتیک و اقتصادی با آن خودداری کردند و در دوران جنگ سرد نیز بسیاری از کشورهای بلوک شرق با اسرائیل رابطه نداشتند. از این رو محمد هیکل می‌نویسد: از آنجاکه رژیم صهیونیستی یک کشور بود ما احساس می‌کردیم که آن نباید وجود داشته باشد (Booth, 2005: 52). این حس ترس و تنهایی، اعراب را به‌صورت یک کلیت واحد تعریف می‌کند و مناقشه اعراب و رژیم صهیونیستی را غیرقابل حل می‌سازد.

چنین برداشتی منجر به‌صورت بندی اهداف امنیت ملی در قالب مفاهیم منفی می‌گردد مانند "دوباره هرگز نه" (اشاره به هولوکاست) و "ماسادا نباید بار دوم سقوط کند" می‌گردد. در چنین نگرشی بازی به‌صورت حاصل جمع جبری صفر است و رژیم صهیونیستی باید آماده جنگ و پیروزی در جنگ باشد؛ زیرا هر نوع شکست به معنی پایان این رژیم می‌باشد. در نتیجه، هیچ‌گونه فضایی برای مصالحه و سازش وجود ندارد چراکه رژیم صهیونیستی را تضعیف می‌کند (Merom, 1999: 416).

۳. فرهنگ راهبردی و راهبرد نظامی رژیم اشغالگر قدس

فرهنگ راهبردی رژیم صهیونیستی طی هفت دهه گذشته به‌خوبی تکوین یافته است. این فرهنگ ناشی از روندهای تعاملی است که ریشه در بسترهای اجتماعی و تاریخی این رژیم دارد. در قلب فرهنگ امنیتی اسرائیل یک برداشت تهدیدآمیز و غیرقابل تغییر از جهان عرب و جهان اسلام وجود دارد. این تهدید به‌صورت دایره متحدالمرکزی می‌باشد که در مرکز آن تهدید فلسطین قرار دارد که شامل شهروندان فلسطینی ساکن در مناطق اشغالی و فلسطینیان ساکن در کشورهای دیگر می‌باشد. این حلقه از طریق اقداماتی مانند حملات شهادت‌طلبانه یا چریکی، تهدید اصلی علیه رژیم صهیونیستی محسوب می‌شوند.

در حلقه بعدی دولت‌های عرب همسایه رژیم صهیونیستی یعنی لبنان، مصر، سوریه و اردن قرار دارند. این تهدید عمده‌تر در قالب تهاجمات بین مرزی است و شامل حملات از سوی حزب‌الله و فلسطینی‌ها تا حملات وسیع توسط ارتش عرب می‌باشد. ورای این حلقه سایر اعراب و کشورهای مسلمان مانند ایران، عراق، عربستان، ترکیه و حتی پاکستان قرار دارند. به لحاظ سنتی این کشورها به عنوان تهدید دور تلقی می‌شوند؛ اما استفاده صدام حسین از موشک علیه اسرائیل و حمایت ایران از حماس و حزب‌الله توانایی دولت‌های پیرامونی برای تحمیل صدمه به رژیم صهیونیستی را افزایش داده است.



از این رو، رژیم صهیونیستی معتقد است که "جنگ علیه اعراب اجتناب‌ناپذیر" است و یک امر انتخابی نیست، رژیم صهیونیستی همواره در "حالت جنگی" قرار دارد، تهدید وجودی علیه این رژیم بسیار جدی است و جنگ تنها ابزار برای مقابله با این تهدیدات است. این جنگ به خاطر وسعت و جمعیت کشورهای همسایه از یک سو و خصومت تاریخی آن‌ها با یهودیان هیچ‌گاه نمی‌تواند دفاعی باشد بلکه باید به صورت تهاجمی و مبتنی بر تخریب کامل نیروهای دشمن به‌منظور از بین بردن قدرت تهاجمی آن‌ها باشد. چرا که اگر مورد حمله واقع شود زمان لازم برای

آماده‌سازی و وارد عمل نمودن نیروهای خود را نخواهد داشت. حمله غافلگیرانه یوم کیپور تأثیر روان‌شناختی عمیقی بر آن‌ها گذاشت و منجر به تقویت نگرش "حمله نخست" علیه دشمنان گردید. پیامد عملی این راهبرد اشغال سرزمین‌های کشورهای همسایه و در نتیجه ایجاد مناطقی به‌عنوان مناطق حائل یا منطقه امنیتی است. از این رو اسرائیل از قبل اقداماتی را به‌عنوان "خطوط قرمز" خود تعیین و آن‌ها را به دشمنان خود اعلام نمود (Darke:2002:195).

یک اجماع ملی قوی در رژیم صهیونیستی وجود دارد مبنی بر این که غلبه بر تهدیدات بر بقای وجودی کشور را تنها از طریق خوداتکایی و ایجاد قدرت نظامی مستقل می‌توان برطرف نمود. چراکه قدرت‌های بزرگ، آن‌ها را در مواقع حساس طرد کردند یا در زمان‌های مختلف این رژیم را مجبور به عقب‌نشینی و جلوگیری از حملات پیش‌دستانه نمودند (Freilich,2018:40). برای مثال از نظر مقامات رژیم صهیونیستی سیاست آمریکا در قبال برنامه هسته‌ای ایران نمونه کاملی از نادیده گرفتن تهدیدات علیه بقای این رژیم است. چراکه از نظر مقامات این رژیم برجام نه تنها برنامه هسته‌ای ایران را نابود نمی‌کند بلکه بسترهای لازم را برای هسته‌ای شدن ایران را فراهم می‌نماید. علاوه بر این مقامات این رژیم همواره خواستار اقدام نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای ایران چه به‌صورت یک‌جانبه و چه از سوی آمریکا بودند که مورد موافقت دولت اوپاما قرار نگرفت. از این رو نتانیاهو برنامه هسته‌ای ایران را یادآور دوران هولوکاست دانست و اظهار داشت اگر جهان دست به اقدام نزد منجر به ژنو ساید یا نسل‌کشی قومی می‌گردد. در نتیجه رژیم صهیونیستی شدیداً از خروج آمریکا از برجام و فشار علیه ایران در دوران ترامپ استقبال کرد.

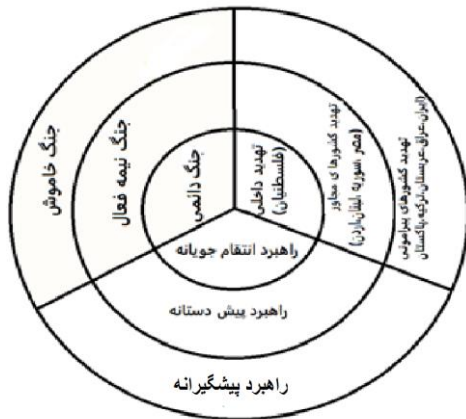
بر این اساس، راهبرد نظامی اصلی رژیم صهیونیستی مبتنی بر بازدارندگی و در قالب حفظ وضع موجود است. این امر آن‌ها را به سمت تقویت قدرت نظامی رهنمون می‌کند به‌نحوی که رژیم صهیونیستی باید همواره نسبت به همسایگان خود از برتری راهبردی برخوردار باشد. مبنای این بازدارندگی، سلاح‌های کشتار جمعی است؛ از این رو این رژیم شدیداً مخالف دستیابی کشورهای همسایه به سلاح‌های کشتار جمعی خصوصاً سلاح هسته‌ای می‌باشد، ولی برای جلوگیری از انزوای بین‌المللی و جلوگیری از تحریک دشمنی بیشتر اعراب سلاح‌های کشتار جمعی خصوصاً سلاح هسته‌ای باید مخفی نگه‌داشته می‌شود (Giles,2009:98).

شکست در بازدارندگی به معنی نابودی رژیم صهیونیستی خواهد بود. از این رو این رژیم در پاسخ به حملات نامتقارن از سوی حزب‌الله و حماس که به‌نوعی سیاست بازدارندگی رژیم صهیونیستی را به چالش می‌کشند از سیاست انتقام‌جویانه به عبارت دقیق‌تر "هزاران چشم در

مقابل یک چشم " استفاده می‌کند. هدف از این سیاست تحمیل "صدمات بسیار گسترده و غیرقابل تحمل" به حمله‌کنندگان است (Sondhaus, 2006: 81). بر این اساس داگان رئیس موساد در خلال جنگ ۲۰۰۶ اظهار داشت "اگر ما در این جنگ پیروز نشویم ساعت شیشه عمر ما شروع به ترک می‌کند" (Freilich, 2018: 40). هدف اسرائیل از حملات تلافی‌جویانه شدید و گسترده خصوصاً حمله به زیرساخت‌های اساسی کشورهای عربی (همانند حمله به تأسیسات شهر بیروت در سال ۲۰۰۶) وادار ساختن کشورهای عربی به جلوگیری از حملات از سوی حزب‌الله یا حماس است.

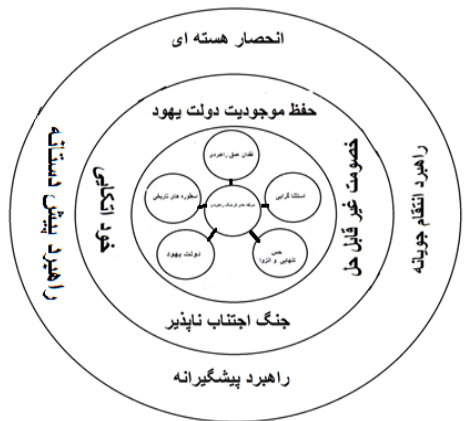
علاوه بر این، هرگاه رژیم صهیونیستی احساس کند که این برتری راهبردی در حال تغییر است و یا بازدارندگی در حال شکست است و یا خطر جدی بقای این رژیم را به خطر می‌اندازد به‌صورت پیش‌دستانه دست به اقدام نظامی می‌زند. رژیم صهیونیستی در این حملات دو هدف را به‌عنوان اهداف نظامی خود انتخاب می‌کند: نخستین هدف جلوگیری از تهاجم نیروهای دشمن و انتقال جنگ به سرزمین دشمن با هدف ایجاد عمق راهبردی است. چرا که بهترین دفاع، حمله می‌باشد. هدف دیگر جلوگیری از افزایش مناقشه و پایان سریع مناقشه با نتایج مثبت است. چراکه جنگ‌های طولانی و شدید صدمات اساسی بر جامعه اسرائیل تحمیل کند و بقای کشور را به خطر می‌اندازد (Rodman, 2001: 71).

اما وقتی رژیم صهیونیستی در حالت "جنگ تخصصی فعال" قرار نداشته باشد در حالت "جنگ خاموش" قرار دارد (Horowitz, 1993: 12). جنگ خاموش عمدتاً علیه کشورهای صورت می‌گیرد که در حلقه سوم تهدیدات علیه رژیم صهیونیستی قرار دارند. از نظر رژیم صهیونیستی این کشورها یا دارای سلاح‌های کشتار جمعی و ابزار پرتاب آن هستند و یا برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی و ابزار پرتاب آن تلاش می‌کنند. رژیم صهیونیستی در حالت جنگ خاموش به اقدام نظامی پیشگیرانه دست خواهد زد و هدف آن، از بین بردن توانایی تهاجمی دشمن است حتی اگر مقاصد تهاجمی آن مشخص نشده باشد مانند حمله به اوزیراک عراق. از همین رو رژیم صهیونیستی در کنار مخالفت با برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز ایران همواره با برنامه موشکی ایران نیز مخالفت می‌کرد. نمودار زیر نگرش رژیم صهیونیستی نسبت به تهدیدات علیه خود و راهبردهای مناسب برای مقابله با آن را نشان می‌دهد.



نتیجه گیری

عناصر فرهنگ راهبردی رژیم صهیونیستی، محیط راهبردی آن را بسیار تهدیدآمیز به تصویر می کشند. بر مبنای این فرهنگ راهبردی موجودیت دولت یهود در معرض خطر جدی قرار دارد، خصومت اعراب و جهان اسلام علیه رژیم صهیونیستی غیر قابل حل است. در نتیجه جنگ اجتناب ناپذیر می باشد و با توجه به سوابق و تجربه تاریخی تنها راه حفظ بقا، خوداتکایی است. از این رو از نظر مقامات سیاسی و نظامی این رژیم، علیرغم تغییرات مهم و جدی در منطقه خاورمیانه مانند قرارداد صلح کمپ دیوید و سقوط صدام، تهدیدات اصلی یعنی تهدید علیه بقای این کشور تغییر نکرده است. نمودار زیر رابطه بین فرهنگ راهبردی رژیم صهیونیستی و راهبرد نظامی آن را نشان می دهد.



از این رو در حال حاضر تصمیم‌گیرندگان سیاسی و نظامی رژیم صهیونیستی معتقدند بازیگران غیردولتی یعنی حماس و حزب‌الله و کشورهای پیرامونی یعنی ایران مهم‌ترین تهدید علیه بقای این رژیم می‌باشند و دستیابی این چالشگران به سلاح هسته‌ای و موشکی مهم‌ترین تهدید علیه بقای این رژیم محسوب می‌شود چراکه برتری نظامی رژیم صهیونیستی خصوصاً در حوزه هسته‌ای و موشکی را به چالش می‌کشد. آن‌ها توان موشکی و برنامه هسته‌ای ایران را به‌عنوان تهدیدی جدی علیه بقای خود احساس می‌کنند و تمام توان خود را برای مقابله با برنامه موشکی و هسته‌ای ایران به کار خواهند گرفت. بر این اساس می‌توان این‌گونه استنباط نمود اگر فشارهای بین‌المللی نتوانست مانع از پیشرفت برنامه هسته‌ای و موشکی ایران شود و یا آن‌ها احساس نمایند خطر علیه بقای آن‌ها بسیار جدی و حاد است دست به اقدام نظامی پیشگیرانه علیه ایران خواهند زد. همچنین بر مبنای این نگرش آن‌ها حضور نظامی ایران در سوریه خصوصاً در مناطق نزدیک به بلندی‌های جولان را تهدید جدی علیه بقای خود تلقی می‌کنند. بر همین اساس رژیم صهیونیستی برای جلوگیری از تقویت توان نظامی ایران طی چند سال گذشته صدها بار اهداف ایران در سوریه را مورد حمله قرار داده است.

پیامد این فرهنگ راهبردی ایجاد معمای امنیتی در سطح منطقه است. رژیم صهیونیستی بر مبنای عناصر فرهنگ راهبردی خود محیط منطقه‌ای را بسیار پرآشوب و تهدیدزا تلقی می‌کند و بر این اساس دست به اقدامات تهاجمی می‌زند. در مقابل کشورهای منطقه برای مقابله با تهدیدات رژیم صهیونیستی، توان دفاعی خود را افزایش می‌دهند. از نظر مقامات رژیم صهیونیستی، افزایش توان دفاعی کشورهای منطقه به‌منزله تأیید نگرش آن‌ها نسبت به اعراب است.

منابع و مأخذ

1. Alam M. Shahid, (2009). *Israeli Exceptionalism*, New York: Palgrave Macmillan.
2. Al-Rodhan Nayef (2015). "Strategic Culture And Pragmatic National Interest", available: <https://www.globalpolicyjournal.com/blog/22/07/2015/strategic-culture-and-pragmatic-national-interest>.
3. Booth, ken (1990). "The Concept Of Strategic Culture Affirmed" in Carl G. Jacobsen, (ed), *Strategic Power: Usa/Ussr*, New York: Palgrave Macmillan, pp. 121-130.
4. Booth, Ken (2005). *Strategy and Ethnocentrism*, New York: Holmes & Meier publishers, INC.

5. Drake Laura (2002). "Continuity and Change In Israeli Foreign Policy", Ryan K Beasley and at al (eds) *Foreign Policy In Comparative Perspective: Domestic and International Influences on State Behavior*, Washington: Sage Publications. INC.pp,191-215
6. Falke, Simon (2012). "Peace on the fence? Israel's Security Culture and The Separation Fence to the West Bank", *Journal of Borderlands Studies*, Vol.27, No.2,pp 229-237.
7. Freilich Charles D. (2018). *Israeli National Security: a New Strategy for an Era of Change* ,London: Oxford University Press.
8. Giles, Gregory F. (2007). "Continuity And Change In Israel's Strategic Culture", available: <https://fas.org/irp/agency/dod/dtra/israel.pdf>.
9. Giles, Gregory F. (2009), "Continuity And Change in Israel's Strategic Culture", in Jeannie L. Johnson and et. Al, (eds), *Strategic Culture and Weapons of Mass Destruction*, New York: Palgrave Macmillan.pp,97-116
10. Gray, Colin S. (1999). "Strategic Culture as Context: the First Generation of Theory Strikes Back", *Review of International Studies*,No. 25, pp49-69.
11. Gray, Colin S. (2006) "Out of the Wilderness: Prime Time for Strategic Culture", available: <https://fas.org/irp/agency/dod/dtra/stratcult-out.pdf>.
12. Greathouse Craig B.(2010). "Examining the Role and Methodology of Strategic Culture", *Rrisk , Hazards & Crisis in Public Policy*, Vol. 1: iss. 1,pp.57-85.
13. Howlett,Darry (2006). "The Future of Strategic Culture", available: <https://fas.org/irp/agency/dod/dtra/stratcult-future.pdf>.
14. Johnston ,Alastair Iain (1995), "Thinking about Strategic Culture", *International Security*, Vol.19, No.4, pp. 32-64.
15. Kimmerling ,Baruch (2000). "The Social Construction of Israel's National Security", In Stuart A. Cohen,(ed.). *Democratic Societies and Their Armed Forces: Israel in Comparative Context* ,london: Frank Cass,pp. 215-252.
16. Kimmerling ,Baruch (2001), *The Invention and Decline of Israeliness: State, Society, and the Military*, London: University of California Press.
17. Kopeć Rafał (2016), "The Determinants of the Israeli Strategic Culture",available: <https://www.degruyter.com/downloadpdf/j/pn.2016.6.issue-1/pn-2016-0008/pn-2016-0008.pdf>.
18. Lantis ,Jeffrey S. (2002), "Strategic Culture and National Security Policy" , *International Studies Review* ,Vol. 4, No. 3 , pp. 87-113 .
19. Lantis ,Jeffrey S. (2006), "Strategic Culture: From Clausewitz to Constructivism", available: https://link.springer.com/chapter/10.1057/9780230618305_3.
20. Lantis ,Jeffrey S. and Howlett,Darry (2013), "Strategic Culture", in John Baylis, and et al (eds), *Strategy in the contemporary world: an Introduction to Strategy Studies*, London: Oxford University Press.

21. Macmillan Alan (1995), "Strategic culture and national ways in warfare: The British case", *The RUSI Journal*, Vol.140, No.5,pp 33-38.
22. Margaras (2009), "Strategic Culture: a Reliable Tool of Analysis for EU Security Developments?" available: www.lse.ac.uk/internationalrelations/centresandunits/efpu/.../margaras.doc.
23. Merom, Gil (1999), "Israel's National Security and the Myth of Exceptionalism" *Political Science Quarterly*, Vol. 114, No. 3, pp. 409-434.
24. Miller H.(2014), "Strategic Culture as the Basis for Military Adaptive Capacity: Overcoming Battlefield", available: [https:// repository.upenn.edu/cgi/viewcontent. cgi?article=1205&context=curej](https://repository.upenn.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1205&context=curej).
25. Paz, Alon (2015) "Transforming Israel's Security Establishment", *Policy Focus* No.140, the Washington Institute for Near East Policy.
26. Rodman, David (2001), "Israel's National Security Doctrine:An Introductory Overview" , *Middle East Review of International Affairs*, Vol. 5, No. 3,pp71-85.
27. Tekiner ,Roselle (1991) "Race and the Issue of National Identity in Israel", *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 23, No. 1, pp. 39-55.
28. Tidy ,Joanna (2012), "The Social Construction of Identity: Israeli Foreign Policy and the 2006 War in Lebanon", *Global Society*,Vol. 26, No.4,pp 535-556.
29. West Deborah L.(2003), "Myth and Narrative in the Israeli-Palestinian Conflict", WPFf Reports, Number34, available: [https:// www.belfercenter.org/sites/default/files/legacy/.../wpf34mythandnarrative.pdf](https://www.belfercenter.org/sites/default/files/legacy/.../wpf34mythandnarrative.pdf).
30. Zaman Rashed, Uz (2009), "Strategic Culture: a "Cultural" Understanding of War", *Comparative Strategy*, Vol. 28,No.1,pp 68-88.
31. Zerubavel Yael (2013), "Transforming Myths, Contested Narratives: The reshaping of Mnemonic Traditions in Israeli Culture", in Bouchard Gérard (ed), *National Myths: Constructed Pasts, Contested Presents*, New York : Rroutledge .pp173-190.

